

داستان انبیاء در کتاب مقدس و بازتاب آن در اشعار حسین منزوی

علی اصغر میرباقری فرد*
دانشگاه اصفهان

مریم حقی**
دانشگاه پیام نور

چکیده

حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین غزل‌سرایان معاصر است که با خلاقیت و نوآوری خود، روح تازه‌ای در قالب غزل فارسی دمید و سبب تحول و اعتلای آن شد. از مشخصه‌های بارز غزل منزوی، بسامد زیاد صنعت تلمیح و تنوع فراوان آن است که منزوی از آن، در جهت خلق تصاویر بدیع و افزودن به زیبایی، ایجاز و عمق شعر استفاده کرده است. منزوی برای گریز از کاربرد تلمیحات تکراری، سعی می‌کند تلمیحات جدید و نادر به کار ببرد یا تلمیحات شعر کلاسیک را بازآفرینی نماید. حجم وسیعی از تلمیحات شعر منزوی را داستان پیامبران تشکیل می‌دهد و تنوع مایه‌های تلمیحی در حوزه‌ی داستان پیامبران، ناشی از وسعت اطلاعات منزوی در این زمینه است. یکی از خاستگاه‌های عمده‌ی تلمیحات منزوی به داستان پیامبران، علاوه بر قرآن و روایات اسلامی، کتاب مقدس (تورات و انجیل) است که نشان‌گر آشنایی منزوی با این کتاب است. برخی از این تلمیحات در شعر فارسی کم‌سابقه و گاه بی‌سابقه است؛ به گونه‌ای که درک و دریافت درست آن‌ها، مستلزم مراجعه به کتاب مقدس است و در نقدها و شرح‌هایی که بر اشعار منزوی نوشته شده، کمتر به این بخش از تلمیحات اشعار او پرداخته شده است. در این مقاله که به روش اسنادی و تحلیل محتوا انجام شده، کوشیده شده است با استناد به روایات تورات و انجیل، به توضیح و تبیین این قبیل تلمیحات پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: انجیل، تلمیح، تورات، حسین منزوی، داستان پیامبران، شعر معاصر.

* استاد زبان و ادبیات فارسی a_mir_fard@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، مرکز خوانسار maryamhaghi17@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین غزل‌سرایان معاصر است که با خلاقیت و نوآوری خود، روح تازه‌ای در قالب غزل فارسی دمید و سبب تحول و اعتلای آن شد؛ تا جایی که برخی از او با عنوان‌های «نیمای غزل»، «پدر غزل معاصر» و «سلطان غزل» یاد می‌کنند. آثار او عبارتند از: حنجره‌ی زخمی تغزل، صفرخان، با عشق در حوالی فاجعه، از شوکران و شکر، با سیاوش از آتش، از ترمه و تغزل، از کهربا و کافور، با عشق تاب می‌آورم، از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها، به همین سادگی و تغزلی در باران که همه در یک مجموعه اشعار گردآوری شده است.^۱

از مشخصه‌های بارز غزل منزوی، بسامد زیاد آرایه‌های ادبی است که منزوی از آن‌ها در جهت خلق تصاویر بدیع و شگفت سود جسته است و در این میان کاربرد آرایه‌ی تلمیح بسیار چشمگیر و متنوع است. تلمیح یکی از آرایه‌های بدیع معنوی و عبارت است از اشاره به آیه، حدیث یا داستانی مشهور در ضمن کلام. «تلمیح دو ژرف‌ساخت تشبیه و تناسب دارد؛ زیرا اولاً ایجاد رابطه‌ی تشبیهی بین مطلب و داستانی است و ثانیاً بین اجزاء داستان، تناسب وجود دارد.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

کاربرد تلمیح در شعر، از یک سو موجب خلق معانی تازه می‌گردد و از سوی دیگر، نقش مهم و مؤثری در خیال‌انگیزتر کردن و غنی‌تر ساختن تصاویر شعری ایفا می‌کند. تلمیح تأثیر شعر را در خواننده بیشتر می‌کند و بر لطف و عمق آن می‌افزاید و هم‌چنین بهره‌گیری از این آرایه نشان‌دهنده‌ی دامنه‌ی معلومات و غنای فرهنگی شاعر است.

«آوردن تلمیح در شعر و نثر به زیبایی کلام می‌افزاید؛ زیرا: اولاً تناسب و رابطه‌ای میان مطلب اصلی برقرار می‌سازد؛ یعنی انتقال از کثرت به وحدت است؛ ثانیاً در تلمیح با واژه‌ای یا جمله‌ای، داستانی کامل یا کل مطلبی در ذهن تداعی می‌شود و این تداعی بسیار شیرین و خوش است؛ ثالثاً در تلمیح ایجاز هست، یعنی معانی بسیار در کمترین الفاظ آورده می‌شود.» (ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۶۶-۶۸)

یکی از منابعی که شاعران برای غنی‌تر کردن شعر خود از آن بهره برده‌اند، داستان‌های پیامبران است. قصص انبیاء حجم زیادی را از آیات قرآن کریم در برمی‌گیرد. قرآن خود مهم‌ترین هدف از نقل قصص پیامبران و امت‌های پیشین را عبرت گرفتن مردم می‌شمارد. شاعران براساس این داستان‌ها و تلمیح به سرگذشت پیامبران،

مضامین مختلف و ابیات لطیفی را خلق کرده و از آن برای عمق بخشیدن به شعر خود و برجسته‌سازی زبانشان بهره برده‌اند.

شاعران معاصر نیز با تکیه به پشتوانه‌ی فرهنگی خود، از منابع گوناگونی در تلمیح به داستان انبیاء بهره برده‌اند. حسین منزوی از جمله شاعرانی است که در شعر خود به طور گسترده به داستان‌ها و روایات تاریخی، اسطوره‌ای و مذهبی به ویژه داستان پیامبران اشاره داشته است و با آن‌ها مضامین و تصاویر شاعرانه‌ی بسیاری ساخته که سبب پویایی و بالندگی صورخیال در شعر او شده است.

«در غزل‌های امروز، مضمون‌سازی بر بنیاد فرهنگ و اسطوره و دین، روی در فراموشی نهاده است؛ اما در کارهای حسین منزوی، مضمون‌سازی بر بنیاد فرهنگ و اسطوره و دین، یکی از محسنات کار او شمرده می‌شود. هیچ شیوه و شگرد دیگری در خلق اثر ادبی، همانند مضمون‌سازی بر بنیاد فرهنگ و اسطوره و دین تا این اندازه وسعت و ژرفا ندارد. چنین کاربردی ما را به سرآغاز کهن‌ترین باورهای انسانی رهنمون می‌شود.» (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۲۶۲-۲۶۳)

تنوع مایه‌های تلمیحی در حوزه‌ی داستان پیامبران، ناشی از وسعت اطلاعات منزوی در این زمینه است. البته برخی معتقدند، «پشتوانه‌ی فرهنگی شعر منزوی بسیار غنی است؛ ولی دستگاه اندیشگی عمیقی ندارد.» (ر.ک: زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۵۴-۵۵۷) یکی از خاستگاه‌های عمده‌ی تلمیحات منزوی به داستان پیامبران، علاوه بر قرآن و روایات اسلامی، کتاب مقدس (تورات و انجیل) است. برخی از این تلمیحات در شعر فارسی کم‌سابقه و گاه بی‌سابقه است و نشان‌گر آشنایی منزوی با این کتاب است؛ به گونه‌ای که درک و دریافت درست برخی از آن‌ها مستلزم مراجعه به کتاب مقدس است.

یکی از جنبه‌های نوآوری در غزلیات منزوی، رویکرد متفاوت و نوین او به تلمیحات است. منزوی که بارها به صراحت بیان کرده است که تلمیحات تکراری و کلیشه‌ای را نمی‌پسندد، اغلب برای گریز از کاربرد تلمیحات تکراری، به بازآفرینی تلمیحات سنتی و دخل و تصرف در آن‌ها پرداخته است. او گاه نیز تلمیحات جدید و کم‌سابقه را وارد شعر فارسی کرده و به زوایایی از داستان پیامبران اشاره نموده است که در شعر کلاسیک به آن توجه نشده است و از این طریق سبب گسترش دایره‌ی تلمیحات شعر فارسی شده است.

از آن‌جا که اشعار و غزلیات منزوی بیشتر حول مضامین عاشقانه‌ی زمینی می‌چرخد، تلمیحات به‌کاررفته در آن‌ها نیز غالباً در حوزه‌ی طرح مسائل فردی و روابط عاشقانه‌ی امروزمین میان عاشق و معشوق است؛ به عبارت دیگر هدف منزوی از ذکر تلمیحات، بیشتر بیان مسائل فردی و گاه اجتماعی است تا بیان حوادث زندگانی پیامبران. او در این تلمیحات سعی کرده است، میان مسائل زندگی خود، به خصوص عاشقانه‌های خود، با داستان زندگی پیامبران روابط و تشابهات جدیدی کشف کند.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

هرچند در برخی از نوشته‌های مربوط به شعر منزوی، اشاره‌هایی مختصر نیز به تلمیحات آن شده است، ولی هیچ اثر مستقلی به بررسی تأثیر تورات و انجیل در غزلیات منزوی پرداخته است. می‌توان به آثار زیر به عنوان تحقیقاتی که به نحوی با موضوع ارتباط دارند اشاره کرد:

کتاب‌ها و مقالات فراوانی درباره‌ی انعکاس داستان انبیاء در اشعار شاعران کلاسیک زبان فارسی نوشته شده است. محمدحسین محمدی در کتاب فرهنگ تلمیحات شعر معاصر به تلمیحات اشعار نیما یوشیج، شاملو، اخوان‌ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و شفیع کدکنی پرداخته است که در برخی از آن‌ها به خصوص اشعار شاملو، تلمیحات فراوانی به روایات انجیل وجود دارد. مقالاتی نیز به طور خاص درباره‌ی تأثیر روایات انجیل بر اشعار شاملو نگاشته شده است. در مقالات «انواع تلمیح در غزل‌های حسین منزوی و سیمین بهبهانی» و «اسطوره‌ها و اشارات داستانی در شعر منزوی» نیز تنها به تلمیحات ملی-ایرانی و تلمیحات قرآنی پرداخته شده است و اشاره‌ای به تلمیحات برگرفته از تورات و انجیل نشده است. با توجه به حجم گسترده‌ی این‌گونه تلمیحات، در این مقاله برآنیم تا به طور مشخص و گسترده به آن دسته از تلمیحات شعر منزوی بپردازیم که آبخخور و خاستگاه اصلی آنها عهد عتیق و عهد جدید است.

۳. تلمیح به قصص تورات

تورات یا عهد قدیم با داستان خلقت عالم و آدم آغاز می‌شود و در ادامه سرگذشت پیامبران بنی‌اسرائیل با جزئیات و تفصیل بیان شده است. هرچند مضمون بسیاری از

قصص تورات در قرآن به اجمال آمده است، در تورات به بخش‌هایی از زندگی انبیاء برمی‌خوریم که در قرآن کریم به آن اشاره نشده است. «بسیاری از مطالب تورات و تفاسیر آن به انحاء مختلف به تفاسیر اسلامی وارد شده است که نمونه‌ی معروف آن اسرائیلیات است. گاهی به نظر می‌رسد که شاعران خود رأساً با تورات آشنا بودند و برخی از تلمیحات نادر نتیجه‌ی همین آشنایی است.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷) حسین منزوی از شاعرانی است که به روایات تورات در زمینه‌ی داستان پیامبران توجه زیادی داشته است و مهم‌ترین آن‌ها به ترتیبی که در تورات آمده است عبارتند از:

۳. ۱. آدم (ع) و میوه‌ی ممنوعه

در قرآن کریم داستان هبوط آدم و خوردن میوه‌ی ممنوعه در آیات ۳۵-۳۸ سوره‌ی بقره، آیات ۱۹-۲۵ سوره‌ی اعراف و آیات ۱۱۵-۱۲۳ سوره‌ی طه آمده است. طبق این آیات، خداوند بعد از آفرینش آدم و همسرش، آن‌ها را در بهشت سکونت داد و خوردن تمام میوه‌های بهشتی را بر آنان مباح کرد و تنها آن‌ها را از نزدیک شدن به درختی نهی کرد. ولی شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت اگر از آن درخت بخورید، جاودان خواهید شد. چون آن دو از امر خداوند عصیان کردند و میوه‌ی آن درخت را خوردند، عورت‌هایشان ظاهر گردید و با برگ درختان بهشت شروع به پوشاندن خود کردند. خداوند به آن‌ها ندا داد: «مگر من از این درخت منع‌تان نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست». آن‌ها توبه کردند و خداوند توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت و امر کرد که به زمین فرود آیند.

در قرآن کریم، نوع میوه‌ی ممنوعه مشخص نشده و فقط لفظ «شجره» به آن اطلاق شده است. تنها در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی اعراف و آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی طه آمده است که شیطان به آدم و همسرش گفت که آن درخت، درخت جاودانگی است و اگر از آن بخورید، زنده‌ی جاوید خواهید شد. در تفاسیر و قصص قرآن، روایات فراوانی درباره‌ی شجره‌ی ممنوعه آمده است. برخی از این روایات، تفسیری مادی از درخت ممنوعه کرده‌اند و آن را گندم، انجیر، انگور، کافور و... دانسته‌اند که به نظر اکثر مفسران، درخت ممنوعه گندم بوده است (گفتنی است که عرب شجره را تنها به درخت اطلاق نمی‌کند، بلکه به بوته‌های گیاهان نیز شجره می‌گوید). برخی نیز تفسیری معنوی از این درخت کرده و آن را جاودانگی یا حسد دانسته‌اند. اتفاقاً کلمه‌ی شجره در قرآن مجید هم در

معنی درختان معمولی و مادی و هم در معنی درختان معنوی به کار رفته است. (ر.ک: مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۵۲)

در تورات آیاتی از باب دوم و سوم سفر پیدایش (تکوین) به ماجرای میوه‌ی ممنوعه اختصاص یافته است که طبق آن‌ها، خداوند آدم را در باغ عدن گذاشت و به او امر فرمود: «از همه‌ی درختان باغ بی‌مانعت بخور؛ اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد» (سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱۶ و ۱۷) و چون آدم تنها بود، خداوند همسرش حوا را از یکی از دنده‌های او آفرید. مار که از همه‌ی حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، زن را فریب داد و به او گفت: «هرآینه از خوردن میوه‌ی آن درخت نخواهید مرد؛ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشم شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود». چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و دلپذیر می‌آید، از میوه‌ی آن خورد و به شوهر خود نیز داد که بخورد. آن‌گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند. (سفر پیدایش، باب سوم، آیات ۱-۸) خداوند چون از نافرمانی آن‌ها آگاه شد، آن‌ها را از باغ عدن بیرون کرد و به زمین فرستاد.

بنابراین، درخت ممنوع در تورات درخت «معرفت» یا «علم و دانش» یا «نیکی و بدی» یا «بینایی» بوده است (در هر یک از ترجمه‌های تورات تعبیری شده است که همه به یک معنا بازمی‌گردد). مفسران مسیحی و یهودی معتقدند میوه‌ی درخت ممنوعه، سیب بوده است؛ از همین رو در فرهنگ غرب، سیب از سویی نماد دانش و معرفت و از سویی نماد امیال و آرزوهای زمینی به ویژه امیال شهوانی است. (ر.ک: شوالیه و گریبان، ۱۳۸۲: ذیل سیب)

داستان آدم و درخت ممنوعه، از مضامینی است که در ادب فارسی بازتاب فراوانی داشته است. در ادبیات کلاسیک معمولاً متأثر از فرهنگ اسلامی، شجره‌ی ممنوعه گندم دانسته شده است؛ ولی اغلب شاعران معاصر در تلمیح به آن، روایت تورات را مد نظر داشته‌اند و شجره‌ی ممنوعه را معرفت و میوه‌ی آن را سیب برشمرده‌اند. در شعر معاصر غالباً سیب رمز میوه‌ی ممنوعه و سمبل عشق، آگاهی، معرفت و گناه سمبل گمراهی و نافرمانی و عصیان قلمداد شده است. ظاهراً فروغ فرخزاد نخستین شاعری است که تحت تأثیر فرهنگ غرب، سیب را به جای میوه‌ی ممنوعه و نمادی از گناه، نافرمانی،

داستان انبیاء در کتاب مقدس و بازتاب آن در اشعار حسین منزوی ————— ۱۶۳

لذت و وسوسه وارد شعر فارسی کرد: «همه می‌دانند/ همه می‌دانند/ که من و تو از آن روزنه‌ی سرد عبوس/ باغ را دیدیم/ و از آن شاخه‌ی بازیگر دور از دست/ سیب را چیدیم/ همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند، اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم/ و نترسیدیم.» (فرخزاد، ۱۳۷۳: ۳۸۳-۳۸۴)

شفیعی کدکنی در توضیح «سیب را چیدیم» گفته است: «فروغ همه‌ی زندگی‌اش و شعرش نشانه‌ی پررنگ تأثیرپذیری از غرب است، وقتی می‌گوید: «سیب را چیدیم»، این نهایت جذب فرهنگ غربی است؛ چون میوه‌ی ممنوعه در عالم اسلامی گندم است نه سیب.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۲)

حسین منزوی از شاعرانی است که اسطوره‌ی آدم و حوا و خوردن میوه‌ی درخت ممنوعه را دستمایه‌ی بسیاری از غزلیات خود قرار داده و به این وسیله، عشق زمینی خود را با عشق اساطیری آدم و حوا پیوند زده است. تجلی میوه‌ی ممنوعه در شعر منزوی بسیار گسترده است و بیشترین بخش تلمیحات به داستان آدم (ع) را در برمی‌گیرد. میوه‌ی ممنوعه در شعر منزوی به تبعیت از سنت ادبی دوره‌ی معاصر، همان سیب است؛ با این تفاوت که سیب در شعر منزوی غالباً مفهومی دوگانه دارد: هم به معنی سیب زنخدان معشوق است و هم رمزی است از میوه‌ی ممنوعه. در شعر کلاسیک فارسی نیز تشبیه چانه به سیب به علت شباهت آن‌ها در فرورفتگی معمول بوده و این فرورفتگی چانه یکی از مؤلفه‌های زیبایی محسوب می‌شده است. منزوی که در غزلیات خود به خصوصیات ظاهری معشوق توجه فراوانی دارد، با سیب زنخدان معشوق نیز مضامین زیبایی ساخته است؛ سیب زنخدانی که برای شاعر تداعی‌کننده‌ی میوه‌ی ممنوعه است:

من اگر برای سببی، ز بهشت رانده گشتم به هوای سبیت اکنون، به بهشت دیگر آیم
(منزوی، ۱۳۸۸: ۸۹)

بهشت نیز مرا بی تو عین زندان است کجاست سیب رهاننده‌ی زنخدانت

(همان: ۵۵)

و به سبب همین تداعی است که در شعر منزوی، واژه‌ی سیب معمولاً همراه با واژه‌های «وسوسه»، «پرهیز»، «گناه» و «بهشت» به کار رفته است؛ وسوسه‌ای که اغلب به گناه زمینی منجر می‌شود و منزوی بارها بر جنبه‌ی جسمانی و ارو‌تیسمی آن تأکید کرده است:

سیبی است زنخندان بهشتیت که ناچار پرهیز مرا می‌شکند وسوسه‌هایش
(همان: ۸۳)

شاعر، معشوق را «نازنین درخت نخستین گناه» خطاب می‌کند که هنوز از «میوه‌های وسوسه» بارآور است و در سایه‌سار زلف خود، «سیب‌های راه به پرهیز بسته» را پرورش می‌دهد:

ای نازنین درخت نخستین گناه من! از میوه‌های وسوسه، بارآوری هنوز
آن سیب‌های راه به پرهیز بسته را در سایه‌سار زلف تو می‌پروری هنوز
(همان: ۱۲۹)

منزوی در شعر «سیب» نیز با تضمین بیت دوم مثال قبل، سیب بهشت را با مفهومی دوگانه به کار می‌برد و از معشوق که «باغبان باغ بهشت» است، «سیب بهشت» طلب می‌کند: «شعری نوشت عاشق: / «کان سیب‌های راه به پرهیز بسته را / در سایه‌سار زلف تو می‌پروری هنوز» / معشوق خواند و پرسید: / تو سیب خورده‌ای هیچ / عاشق نوشت: نه! / یعنی که از تو، از تو چه پنهان / ای باغبان باغ بهشت! ای یار! / من سیب خورده‌ام اما / سیب بهشت، نه!» (همان: ۷۵۳) گاه نیز تعبیر «درخت وسوسه» را به جای «شجره‌ی ممنوعه» و استعاره از معشوق به کار می‌برد:

درخت وسوسه، بارآوری نکرد مگر؟ که دست‌های من امشب به سیب او نرسید
(همان: ۲۱۷)

منزوی در اشعارش نه تنها از گناه آدم ابراز ندامت نمی‌کند، بلکه با صراحت میل خود را به تکرار این گناه بیان می‌کند. او هرچند از سابقه‌ی اغوا شدن آدم از سوی حوا آگاه است، ولی باز هم حاضر است سیب فریب را از معشوق بستاند:

سیب و فریب؟ آری بده، آدم نصیبش از سفره‌ی حوا به جز اغوا شدن نیست
(همان: ۴۰۶)

اغوا شدن مرد (عاشق) از سوی زن (معشوق)، ریشه در نگرش تورات دارد؛ زیرا در تورات، مار ابتدا به سراغ حوا می‌رود، او را فریب می‌دهد و بعد حوا آدم را به خوردن میوه‌ی درخت ممنوعه وسوسه می‌کند؛ به عبارت دیگر، تورات زن را به منزله‌ی مقصر اصلی معرفی می‌کند و مرد را در ذات خود از گناه مبری می‌داند. در صورتی که قرآن هنگامی که به ماجرای وسوسه‌ی شیطان و خوردن آدم و حوا از میوه‌ی ممنوع اشاره

می‌کند، همه‌جا ضمیر را به صورت تثنیه آورده و نقش هر دو آن‌ها را در ارتکاب این گناه یکسان می‌داند و حتی طبق آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی طه، شیطان ابتدا آدم را به خوردن میوه و سوسه می‌کند.

منزوی در بیت زیر تمام سختی‌ها و مشقات بنی‌آدم در زمین را مکافات همان گناه نخستین آدم و حوا، یعنی خوردن میوه‌ی ممنوعه (سیب)، می‌داند:

مگر تدارک این شور و شر، برای بشر همه به جزیه‌ی دندان زدن به سیبی نیست؟
(همان: ۲۲۸)

منزوی در شعر «کدام ستاره»، میوه‌ی ممنوعه را مطابق تفسیر تورات سیب نامیده؛ ولی متأثر از قرآن، عامل فریب را ابلیس و اولین فریب‌خورده را پدر (آدم) آورده است و تقصیر تمام دربه‌دری‌های انسان‌ها را به گردن ابلیس می‌اندازد که درخت سیب را به آدم نشان داد و او را به خوردن آن وسوسه کرد: «اما گاهی فکر می‌کنم که اگر ابلیس لعنتی / سیب را به پدرم شناسانده بود / او باز هم قادر بود بی تکیه کردن به شانه‌ی بزرگترها / دربه‌دری را از درخت بچیند؟» (همان: ۹۲۸)

منزوی در شعر «سیب و سکه» نیز به شیوه‌ای ایهام‌گونه به میوه‌ی ممنوعه اشاره می‌کند: «و یا همین سکه / که با دو روی عشق و مرگش / تا جهان / باقی است / روی هوا می‌چرخد و / انگار با / هر چرخ / به سُخره می‌گیرد / صد بار / سیب سرخ اسحق را.» (همان: ۷۶۹-۷۷۰)

منزوی خود در توضیح «سیب سرخ اسحق» می‌نویسد: طبعاً اسحق نیوتون، صاحب مشهورترین سیب این دوزخ خاکی و البته بعد از آن سیب سرخ پیشکشی حوا به همسرش در آن بهشت افلاکی. (همان: ۷۷۰) هرچند منزوی به پیروی از نگرش غرب، همواره سیب را به منزله‌ی میوه‌ی ممنوعه در شعر خود آورده است، ولی در بیتی میان سیب و گندم (میوه‌ی ممنوعه در باور اکثر مفسران اسلامی)، تلفیق ایجاد کرده است. او می‌خواهد اغواگرانه سیب را در یک دست و گندم را در دست دیگر بگیرد و پیشکش حوا (معشوق) کند:

اگر در من هنوز آلاشی از مار می‌بینی
کمک کن تا از این پیروزتر باشم در اغوایت
کمک کن تا به دستی سیب و دستی خوشه‌ی گندم
رسیدن را و چیدن را بیاموزم به حوایت

اشاره به اغواگری مار در این ابیات نیز ریشه در اسرئیلیات و روایت تورات از داستان فریب آدم و حوا دارد؛ زیرا قرآن کریم، نافرمانی آدم و حوا در خوردن میوه‌ی ممنوعه را بر اثر وسوسه‌ی شیطان می‌داند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» (بقره/ ۳۶) ولی در تورات، مار عامل فریب حوا و آدم معرفی شده است: «مار که از همه‌ی حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، زن را فریب داد و به او گفت: «هرآینه از خوردن میوه‌ی آن درخت نخواهید مرد؛ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشم شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود». چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و دلپذیر می‌آید، از میوه‌ی آن خورد و به شوهر خود نیز داد که بخورد.» (سفر پیدایش، باب سوم، آیات ۱-۸) «مار در افسانه‌های مذهبی، استحاله‌یافته‌ی شیطان است و علاوه بر این، در فرهنگ عامیانه‌ی بومی نیز، مار به خوش‌خط و خالی معروف است؛ هم از این روست که منزوی آن را نماد و الگوی اغواگری دانسته است.» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

علامه طباطبایی در نقد چنین روایاتی می‌فرماید: «در موضوع چگونگی آمدن شیطان و وسیله‌ای که آن‌ها را با آن فریب داد، در روایات صحیح و معتبر چیزی وارد نشده است؛ ولی در پاره‌ای اخبار، «مار» و «طاووس» به منزله‌ی دو کمک کار شیطان معرفی شده‌اند که به نظر می‌رسد از اخبار مجعوله باشد و گویا این مطالب را عیناً از تورات گرفته شده باشند.» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۸۴)

در شعر «باطل» منزوی با تأویلی توراتی، میوه‌ی ممنوعه را معرفت و دانایی می‌شمرد و هبوط خود را نتیجه‌ی اولین نافرمانی زیر «درخت دانایی» می‌خواند: «انگار نطفه‌ی من / در خوابگاه خدا و شیطان / بسته شد / و آن‌گاه / با اولین «نه» ای که گفتم / زیر درخت دانایی / همراه رعد و برق نخستین / از مادرم که نامی / جز توفان نداشت / جدا شده‌ام.» (منزوی، ۱۳۸۸: ۷۸۸)

در مجموع می‌توان تلمیح به اسطوره‌ی میوه‌ی ممنوعه را از تلمیحات مرکزی در شعر منزوی دانست. «تلمیح مرکزی تلمیحی است که در آثار یک شاعر دایم دور می‌زند و تکرار می‌شود یا بسامد تکرار آن تلمیح در بین تلمیحات دیگرش کاملاً چشمگیر است. از دیدگاه روانکاوانه، تلمیحات مرکزی با ناخودآگاه هر شاعر در ارتباط هستند و به طور غیرمستقیم علاقه‌ها و نفرت‌ها و خواسته‌ها و نخواست‌های او را برای ما آشکار می‌کنند.» (محمدی، ۱۳۸۵: ۱۶)

۲.۳. نوح (ع) و کبوتر

یکی از زوایای زندگی حضرت نوح (ع) که در تورات به آن اشاره شده است ولی در قرآن کریم هیچ مطلبی درباره‌ی آن به چشم نمی‌خورد، ماجرای نوح و کبوتر است. روایت تورات در این باره چنین است: آب رفته‌رفته فرونشست تا اینکه کشتی صدوپنجاه روز پس از شروع طوفان، روی کوه‌های آرات قرار گرفت. سه ماه بعد، قله‌های کوه‌ها نیز نمایان شدند. پس از گذشت چهل روز، نوح پنجره‌ی کشتی را گشود و کلاغی رها کرد؛ ولی کلاغ به داخل کشتی بازنگشت، بلکه به این سو و آن سو پرواز کرد تا زمین خشک شد. پس از آن کبوتری رها کرد تا ببیند آیا کبوتر می‌تواند زمین خشکی برای نشستن پیدا کند؛ اما کبوتر جایی را نیافت؛ زیرا هنوز آب بر سطح زمین بود. وقتی کبوتر برگشت، نوح دست خود را دراز کرد و کبوتر را گرفت و به داخل کشتی برد. نوح هفت روز دیگر صبر کرد و بار دیگر همان کبوتر را رها نمود. این بار، هنگام غروب آفتاب، کبوتر در حالی که برگ زیتون تازه‌ای به منقار داشت، نزد نوح بازگشت. پس نوح فهمید که در بیشتر نقاط، آب فرونشسته است. (سفر پیدایش، باب ۸: ۳-۱۱)

«شاید تحت تأثیر وظیفه‌ای که در سرگذشت نوح به کبوتر داده شده بود، در بسیاری از فرهنگ‌ها، از جمله فرهنگ ایران، از وجود کبوتر به عنوان پیک و نامه‌بر و قاصد یاد شده است. در ارتباط با این روایت، کبوتر به نوح اختصاص یافته و «قاصد نوح» نام گرفته است.» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۶۶۲)

منزوی در شعر «هنگام»، برای به تصویر کشیدن زندگانی پرتلاطم خود، همه‌ی عناصر مرتبط با طوفان نوح را فرامی‌خواند؛ او عناصری همچون نوح، طوفان، کشتی، چهل روز، کبوتر و برگ زیتون را کنار هم قرار می‌دهد و چهل سال زندگی خود را به چهل روز بارش طوفان نوح تشبیه می‌کند: «جهان مرا / مه گرفته / سراسر / و تا چشم می‌بیند / آب است / در چارسوهای منظر / در این جا به جای چهل روز / چهل سال / یک ریز / باریده باران / چهل سال / بی‌وقفه / غریده توفان / ستیزیده‌ام پنجه در پنجه و روی در روی / چهل سال با موج‌های کف‌آلود جوشان / و بیرون کشانیده‌ام کشتی‌ام را / چهل بار از کام خیزاب‌های خروشان / چهل سال بر من / «چلانیده‌اند ابرها / پیرهن‌های شان را» / و اشباح قربانیان جزایر / کفن‌هایشان را / و اکنون که انگار / توفان نشسته است / و نوح چهل سال در من ستیزیده / خسته است، / الا ای خجسته کبوتر! / نه هنگام آن است

دیگر/ که از دست‌هایم/ به دیدار آرامش و آشتی/ پر در آری؟/ و از چشم‌هایت برایم/
دو برگ درخشان زیتون/ بیاری؟» (منزوی، ۱۳۸۸: ۷۵۴-۷۵۵)

شاعر در این بند شعر هفت بار واژه‌ی «چهل» را به قصد تأکید تکرار کرده است. در قرآن به تعداد روزهای طوفان نوح اشاره‌ای نشده است و منزوی در این زمینه نیز وامدار تورات است که در آن مدت طوفان نوح، چهل شبانه‌روز ذکر شده است: «به مدت چهل شبانه‌روز باران سیل‌آسا می‌بارید و به تدریج زمین را می‌پوشانید.» (سفر پیدایش، باب ۷: ۱۷) تأکید شاعر، بر سختی‌ها و محنت‌هایی است که همچون باران، توفان، موج‌های کف‌آلود جوشان و خیزاب‌های خروشان در طول چهل سال زندگی بر او وارد آمده است و اکنون امیدوار است که پس از این توفان چهل‌ساله همچون نوح کبوتری را پرواز دهد و کبوتر دو برگ زیتون (نماد آرامش و آشتی) برایش به ارمغان بیاورد. منزوی در بیت دیگری بدون ذکر نام نوح، خود را به کبوتر نوح تشبیه کرده است که در جست‌وجوی شاخه‌ای زیتون (نماد صلح و آرامش) همواره در تلاش و تکاپوست:

کبوترم: به تکاپوی شاخه‌ای زیتون قیاس من نه به سیمرخ می‌رسد نه مگس
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۷۰)

۳.۳. لوط (ع) و دخترانش

بر طبق مندرجات تورات، هنگام فرا رسیدن زمان عذاب الهی بر شهر سدوم که قوم لوط در آن ساکن بودند، دو فرشته‌ی مأمور عذاب به لوط می‌گویند با همسر و دو دخترش از شهر فرار کند. در هنگام فرار، همسر لوط به عقب نگاه می‌کند و تبدیل به ستون نمک می‌شود و لوط و دو دخترش پس از نابودی شهر سدوم و هلاک تمام ساکنان آن، به غاری در کوهستان می‌روند: «لوط آن‌جا را ترک نموده، با دو دختر خود به کوهستان رفت و در غاری ساکن شد.» (تورات، سفر پیدایش، ۱۹: ۳۰) در قرآن مطلبی در این خصوص نیامده است.

منزوی این بخش از داستان حضرت لوط را در تورات، به زیبایی در بیت زیر منعکس کرده است و ایجازوار، برای به تصویر کشیدن تنهایی و ناامیدی خود از تلمیح سکونت لوط و دخترانش در غار استفاده می‌کند. او غربت و تنهایی خویش و رنج ناشی از آن را در لوط پیامبر جستجو می‌کند و این چنین با لوط (ع) همزاد می‌گردد:

خلق، بی جان، شهر گورستان و ما در غار پنهان
یأس و تنهایی و من، مانند لوط و دخترانش

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۴۱)

این تلمیح را می توان از تلمیحات نادر و کم سابقه در ادب فارسی قلمداد کرد که تنها راه درک آن، مراجعه به مأخذ اصلی آن یعنی تورات است و همین کم سابقه بودن تلمیح سبب شده است که برخی آن را به اشتباه، اشاره به داستان اصحاب کهف بدانند. (برای مثال ر.ک: عبدی، ۱۳۸۹: ۲۰۱)

نکته‌ی جالب اینکه وقتی شاعر در مصراع اول از لفظ «ما» استفاده می کند، تلقی خواننده این است که چندین نفر در غار پنهان شده اند؛ ولی هنگامی که شاعر در مصراع دوم، همراهان خود را «یأس و تنهایی» می خواند، خواننده به اوج تنهایی و غربت «من» شاعر پی می برد و این تنهایی و غربت منزوی به ویژه در زادگاهش (زنجان) «قولی» است که جملگی برآند.

۳.۴. داود (ع) و جالوت

داستان طالوت و جالوت و کشته شدن جالوت به دست داوود در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره‌ی بقره آمده است. جالوت نام پادشاه جبار عمالقه در فلسطین است که با بنی اسرائیل پیکار کرد و بر آنها چیره شد. برجستگان بنی اسرائیل از پیامبر خود خواستند پادشاهی برای آنها تعیین کند؛ پیامبر هم طالوت را برگزید. لشکر طالوت و جالوت با هم به جنگ پرداختند و داوود که در لشکر طالوت بود با وجود ضعف جثه، جالوت را کشت و سپاهش را هزیمت کرد.

در قرآن کریم تنها به کشته شدن جالوت به دست داوود اشاره شده است: «وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ» (بقره / ۲۵۱) و درباره‌ی چگونگی آن سخنی گفته نشده؛ ولی در تورات و به تبع آن در قصص اسلامی، ماجرای قتل جالوت به دست داوود به تفصیل آمده است. بر طبق روایت تورات، داوود کوچکترین پسر یسی بود. برادران داوود به میدان جنگ با جلیات (جالوت) رفته بودند؛ ولی داوود چون جثه‌ی کوچکی داشت، به چوپانی می پرداخت. روزی پدرش کمی نان و آذوقه به او داد تا برای برادرانش ببرد و از حال آنان جو یا شود. وقتی داوود به میدان جنگ رسید و رجزخوانی جلیات را شنید، از شائل (طالوت) خواست که اجازه دهد او با جلیات بجنگد. شائل لباس جنگی

خود را به او داد؛ ولی داوود دید به زحمت می‌توانست راه برود. لباس‌ها را از تن خود درآورد و پنج سنگ صاف از کنار رودخانه برداشت و در کیسه‌ی چوپانی خود گذاشت و چوبدستی و فلاخن را به دست گرفته، به سراغ جلیات رفت. جلیات وقتی داوود را برانداز کرد و دید پسر ظریفی بیش نیست او را مسخره کرد. داوود به سرعت به طرف او دوید و دست به داخل کیسه‌اش برد و سنگی برداشته، در فلاخن گذاشت و به طرف جلیات نشانه رفت. سنگ درست به پیشانی جلیات فرورفت و او را نقش زمین کرد. (تورات، کتاب اول سموئیل، باب داود و جلیات: ۱۲-۵۱)

منزوی در بیت زیر هرچند نام داوود (ع) را نیاورده است، واژه‌های «جالوت» و «فلاخن»، نشان‌گر این است که به ماجرای این پیامبر در تورات نظر داشته است:
من و هراس ز جالوت و جبر او؟ نه مگر، تو تاب داده‌ای از گیسوان فلاخن من
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹۷)

شاعر معتقد است که با وجود معشوق خود از هیچ دشمن ستمگری هراس به دل نخواهد داشت؛ همان‌گونه که حافظ نیز خطاب به معشوق خود چنین می‌سراید:
هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۰۴)

۳.۵. غزل‌های سلیمان (ع)

کتاب *غزل غزل‌ها* در تورات، مجموعه‌ای است دلنشین از اشعار عاشقانه‌ای که به شکل سرودهایی از زبان عاشق و معشوق، در وصف یکدیگر سراییده شده‌اند. این کتاب به «غزل‌های سلیمان» نیز معروف است؛ زیرا اعتقاد بر این است که این کتاب را سلیمان پادشاه نوشته است.^۱ (ر.ک: تورات، مقدمه‌ی کتاب *غزل غزل‌های سلیمان*) منزوی در تجاهل‌العارفی بدیع، اشعار خود را غزل‌های سلیمانی نامیده که امضای چشمان معشوق پای تمام این غزل‌ها نهاده شده است؛ به بیان دیگر، این چشمان معشوق است که شاعر را به سرودن غزلیات عاشقانه برانگیخته است و خالق اصلی اشعار اوست:

شاعرم من یا تو؟ ای چشمان تو امضای خود را
پای هر یک زین غزل‌های سلیمانی نهاده

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

منزوی در جوانی عشقی ناکام را تجربه کرد و این عشق زمینی، انگیزه‌ی شاعری او شد. (ر.ک: کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۴)

۴. تلمیح به انجیل

چهار انجیل متی، لوقا، یوحنا و مرقس از اناجیل معتبر و مقدس مسیحیان هستند که مضمون اصلی آنها، حوادث زندگی حضرت عیسی (ع)، زکریا (ع) و یحیی (ع) می‌باشد. تلمیحات شاعران کلاسیک به زندگانی حضرت عیسی (ع) بیشتر متأثر از قرآن و روایات و تفاسیر اسلامی بود؛ حال آن‌که شاعران معاصر، در تلمیح به زندگی این پیامبر الهی غالباً به روایات انجیل و باورهای مسیحیان توجه داشته‌اند و عناصر تلمیحی جدیدی را از این کتاب وارد شعر فارسی کرده‌اند. هرچند بیان قرآن و انجیل درباره‌ی برخی زوایای زندگی عیسی (ع)، همچون نحوه‌ی تولد و معجزات، به هم شباهت زیادی دارد، در مواردی نیز اختلافات عمده‌ای با هم دارند که مهم‌ترین آن‌ها مربوط به پایان زندگی این پیامبر است. بنابر نص صریح قرآن کریم، عیسی (ع) مصلوب نشد؛ بلکه مخالفان او کسی را که شبیه او بود به جای او به صلیب آویختند؛ ولی بر طبق اناجیل اربعه، مسیح (ع) پس از تحمل رنج‌های فراوان به وسیله‌ی دشمنان خود به صلیب کشیده شد.

شاعران معاصر در تلمیح به داستان حضرت عیسی، توجه و اقبال فراوانی به روایات انجیل داشته‌اند و شاید بتوان شاملو را آغازگر این رویکرد در شعر معاصر دانست. روایات انجیل از زندگانی حضرت عیسی (ع) یکی از منابع اصلی در آفرینش تصاویر شاعرانه در شعر معاصر است. برخی از مهم‌ترین مضامینی که متأثر از انجیل، در شعر معاصر بازتاب یافته‌اند، عبارتند از: شام آخر (شراب و نان)، خیانت یهودا، جلجتا، تاج خار، به دوش کشیدن صلیب، مصلوب شدن عیسی و حوادث پس از آن. حسین منزوی از شاعرانی است که در اشعار خود به طور گسترده به روایات انجیل، به ویژه زوایای مختلف مراحل پایانی زندگی این پیامبر و مصلوب شدن ایشان، اشاره کرده است و این روایات اساطیری را در زبانی شاعرانه و خیال‌انگیز گنجانده است. جنبه‌های گوناگون تجلیات شاعرانه مسیح در غزلیات منزوی عبارتند از:

۴. ۱. شام آخر (نان و شراب)

یکی از مهمترین جلوه‌های تأثیرپذیری منزوی از روایت اناجیل، ماجرای «شام آخر» عیسی (ع) است. در اناجیل فصلی با عنوان «آخرین شام عیسی با شاگردانش» وجود دارد که بر طبق آن، وقتی عیسی (ع) با شاگردان خود شام می‌خوردند، عیسی (ع) یک تکه نان برداشت و شکر نمود؛ سپس آن را تکه‌تکه کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید بخورید، این بدن من است». پس از آن، جام را برداشت و شکر کرد و به آن‌ها داد و فرمود: «هر یک از شما از این جام بنوشید. چون این خون من است که با آن، این پیمان جدید را مهر می‌کنم. خون من ریخته می‌شود تا گناهان بسیاری بخشیده شود. این سخن مرا فراموش نکنید: من دیگر از این محصول انگور نخواهم نوشید تا روزی که آن را تازه با شما در ملکوت پدرم بنوشم.» (انجیل متی: ۲۶ و لوقا: ۲۲)

منزوی در سروده‌های خود اشاراتی به شام آخر عیسی (ع) دارد و آن را با عشق زمینی خود پیوند زده است. او شب وصل را به شام آخر تشبیه کرده که بوسه‌ی معشوق، شراب و دهان او نان این شام است:

گو باد شام آخر من، شام وصل تو ای بوسه‌ات شراب و دهان تو، نان من
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

در بیت زیر هرچند تعبیر «شام آخر» ذکر نشده است، منظور از «سفره‌ی شبانه‌ی نان و شراب» همان شام آخر است:

وان سفره‌ی شبانه‌ی نان و شراب را بر میزهای خواب، تو می‌گستری هنوز
(همان: ۱۲۹)

تشبیه بوسه به شراب از موتیف‌های تکرارشونده در شعر منزوی است:
ای بوسه‌ات شراب و از هر شراب خوشتر ساقی اگر تو باشی حالم خراب خوشتر
(همان: ۳۲۴)

ای لب‌ت ساغر بیجاده‌ی من بوسه‌ات، ناب‌ترین باده‌ی من
(همان: ۲۴۲)

البته گاه معشوق از سر جور درآمده، سنگ را به عنوان نان و خون دل را به عنوان شراب برای شام آخر عاشق آماده می‌کند:

نامم و شرابم را، سنگ و خون دل بخشید آن که واپسین شامم، کرده بود، آماده
(همان: ۱۷۴)

داستان انبیاء در کتاب مقدس و بازتاب آن در اشعار حسین منزوی ————— ۱۷۳

«خون دل» در این بیت اشاره به گفته‌ی مسیح (ع) در شام آخر نیز دارد: «پس از آن، جام را برداشت و شکر کرد و به آن‌ها داده، فرمود: هر یک از شما از این جام بنوشید. چون این خون من است.» (انجیل متی: ۲۶ و لوقا: ۲۲) منزوی در ابیات زیر شام آخر را در تقابل با «صبح ولادت» و «صبح نخستین» آورده است:

ای زنده‌ی همیشه، در خاطرات بیشه! وان شام آخرینت، صبح ولادت تو
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۰۲)

شام آخر را نخواهم باخت همراهش لذت صبح نخستین را بزم دهند
(همان: ۳۸۵)

۲.۴. خیانت یهودا

بر طبق روایت انجیل، عیسی (ع) دوازده شاگرد و حواری داشت که همه جا همراه او بودند و در باب دهم انجیل متی که به «دوازده شاگرد عیسی» موسوم است، نام این دوازده تن ذکر شده است که یکی از آن‌ها «یهودای اسخریوطی» نام دارد. بنا بر روایت انجیل (متی: ۲۶؛ لوقا: ۱۲ و مرقس: ۱۴) عیسی (ع) در آخرین شامی که با شاگردان و حواریون خود می‌خورد به آن‌ها گفت: «یکی از شما به من خیانت می‌کند» و این خیانت‌کننده، همان یهودا بود. درباره‌ی علت خیانت یهودا به عیسی در انجیل متی چنین آمده است: «یهودای اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد عیسی بود، نزد کاهنان اعظم رفت و گفت: «چقدر به من می‌دهید تا عیسی را به شما تحویل دهم؟» آنان سی سکه‌ی نقره به او دادند. از آن هنگام او دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را به ایشان تسلیم کند.» (متی: ۲۶، ۱۴-۱۶)

در قرآن کریم ذکری از شام آخر و خیانت یهودا نرفته است و تنها از یاران خاص عیسی (ع)، بدون ذکر نام و تعداد آن‌ها، با عنوان «حواریون» یاد شده است. منزوی با تکیه بر روایات انجیل، تنها نشانه‌ی یهوداصفتان را از حواری بودن، داغ خیانت بر جبین می‌داند:

چه نشانی است به جز داغ خیانت به جبین این یهوداصفتان را، ز حواری بودن
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۲۰)

خیانت یهودا در شام آخر، یکی از تلمیحات مرکزی و مضامین تکرارشونده در شعر منزوی است. منزوی اغلب از این تلمیح برای بیان سمبلیک مفاهیم سیاسی و

اجتماعی و نشان دادن هراس روشنفکران جامعه از خیانت یاران نزدیک خود استفاده می‌کند:

شب می‌رسد از راه و شفق سرخ‌ترین است وان ابر چنان لکه‌ی خورشید به جبین است
تا خون که نوشد؟ چه کسی را بفروشد، این بار «یهودا»؟ که شب بازپسین است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۹۵)

منزوی در منظومه‌ی نیمایی «صفرخان» که برای «صفر قهرمانیان»، یکی از مبارزان دوران حکومت پهلوی که بیش از سی سال از عمر خود را در زندان‌های مختلف سپری کرد، سروده است، او را قربانی خیانت یهوداصفتان عصر خود می‌شمارد: «صفر خان» مرد سی پاییز پیوسته!.../ حکایت کن،/ بگو/ از پله‌های پیچ در پیچی/ که تا عمق جهنم/ راهی‌ات می‌کرد/ و نیز از نردبان‌های یهودایی/ که بالا می‌کشیدت/ تا صلیب درد. (همان: ۹۵۸)

به اعتقاد او، زمین آن چنان از ظلم و ستم آکنده شده است که بارانی از شمشیر و سیلی از خون لازم است تا ظالمین نابود شوند؛ به گونه‌ای که حتی خاطره‌ی خیانت یهودا در شام آخر نیز از ذهن صلیب برود:

می‌باری ای باران و می‌شویی زمین را اما نمی‌شویی دل اندوهگین را
باران دیگر باید و از ابر دیگر تا شوید از دل‌های ما این خشم و کین را
بارانی از شمشیر و آن‌گه سیلی از خون سیلی که خواهد کند، بیخ ظالمین را
سیلی که خواهد برد از ذهن چلیپا یاد یهودا را و شام واپسین را
(همان: ۱۱۴)

«منزوی با تسلط بر اسطوره‌ها، پرتو جدیدی در نگاه مخاطب ایجاد می‌کند و مخاطب را مجبور می‌کند که به گونه‌ای دیگر به قصه‌ای نگاه کند که بارها و بارها آن را خوانده است. او گاه در داستان روایت‌شده، پرتوی دیگر می‌افکند و ما را با پرسشی تازه آشنا می‌کند.» (رک: فیروزیان، ۱۳۹۰: ۳۷۱-۳۷۳) برای مثال در شعر «پرسش»، خیانت یهودا را کامل‌کننده‌ی افسانه‌ی مسیح قلمداد می‌کند و در قالب استفهامی انکاری می‌پرسد: «آیا اگر یهودا نبود/ افسانه‌ی «مسیح»/ کامل بود؟» (همان: ۸۱۵)

منزوی از شاعرانی است که گاه به زیبایی، مفاهیم عاشقانه را با مضامین سیاسی و اجتماعی پیوند زده است. در اشعار او گاه به غزلیاتی برمی‌خوریم که تماماً به مضامین سیاسی اختصاص یافته است؛ برای مثال منزوی در غزل زیر، با زبانی نمادین و

سمبلیک، از ماجرای شام آخر و خیانت یهودا در جهت تبیین واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی عصر خود بهره برده است:

وقتی که خواب نیست، ز رؤیاسخن مگو آنجا که آب نیست، ز دریا سخن مگو...
وقتی خدا صلیب به دوش آمد و گذشت از وعده‌ی ظهور مسیحا سخن مگو
آری هنوز پاسخ آن پرسش بزرگ با شام آخر است و یهودا، سخن مگو!
این باغ مزدکی است، بهل باغ عیسوی! حرف از بشر بزن، ز چلیپا سخن مگو
خورشید ما، به چوبه‌ی اعدام بسته شد از صبح و آفتاب در اینجا سخن مگو
(همان: ۲۵۹)

۳.۴. به دوش کشیدن صلیب

یکی از وقایع زندگی عیسی که منزوی با آن تصویرسازی‌های زیبایی کرده است، صحنه‌ای است که عیسی (ع) صلیب خود را تا بالای قلعه‌ی جلجتا که در آنجا به صلیب کشیده شد، به دوش می‌کشد. در اناجیل متی، مرقس و لوقا هیچ اشاره‌ای به این مسأله نشده است؛ بلکه بر طبق این اناجیل (متی: ۲۷، ۳۲؛ مرقس: ۱۵، ۲۱؛ لوقا: ۲۳، ۲۶) سربازان رومی در راه به مردی به نام «شمعون قیروانی» برخوردند که از مزرعه به شهر بازمی‌گشت و او را مجبور کردند که صلیب عیسی را بردارد و به دنبال او برود. تنها در انجیل یوحنا که متأخرترین انجیل است، به صلیب بر دوش کشیدن عیسی اشاره شده است: «پس پیلاتوس عیسی را در اختیار ایشان گذاشت تا اعدام شود. سربازان او را گرفته، بردند و صلیب را بر دوشش گذاشتند و از شهر بیرون بردند.» (یوحنا، ۱۹: ۱۶-۱۷)

از همین رو غالباً صلیب در شعر شاعران معاصر از جمله در شعر منزوی، دلالت بر رنج و مشقت دارد. منزوی گویی تصویر صلیب به دوشی عیسی را در خود می‌بیند و این چنین با مسیح هم‌ذات‌پنداری می‌کند:

این رنج، چلیپاوار، بر دوش من، آه! انگار مردی و صلیبی را، در ناصره می‌بینم
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۰۵)

منظور از «مردی در ناصره» همان عیسی (ع) است؛ زیرا «ناصره شهری است در جلیل که به واسطه‌ی اینکه زمان طفولیت و کودکی مسیح در آنجا سپری گشت، به وطن مسیح مشهور است. نام این شهر اول بار در انجیل ذکر شده است. واژه‌ی ناصره

۲۹ بار در انجیل مذکور است و در آنجا بود که فرشته به مریم ظاهر گشت و مسکن یوسف و مریم بود و بعد از مراجعت از مصر بدان‌جا رفت. عیسی و شاگردانش به ناصری شهرت داشتند. خود عیسی هم خود را «عیسای ناصری» نامید و نوشته‌ای هم که بر بالای صلیب وی گذاردند، عنوانش عیسای ناصری بود. (هاکس،^۱ ۱۳۸۳: ۸۶۵-۸۶۷) منزوی در این بیت بدون ذکر نام عیسی، به وطن او، ناصره اشاره کرده و خود را به مسیح تشبیه کرده است که صلیب رنج را در شهر به دوش می‌کشد و این صلیب همان عشق است که منزوی، «شاعر همیشه عاشق»،^۲ تمام عمر بر دوش می‌کشد:

من بار تو می‌برم به دوش ای عشق!
گیرم که همین تویی چلیپایم

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۰۵)

این تشبیه یادآور جمله‌ی معروف جبران خلیل جبران در کتاب پیامبر است که: «عشق چنان که شما را تاج بر سر می‌نهد، به صلیب نیز می‌کشد.» (ر.ک: فیروزیان، ۱۳۹۰: ۱۷۲)

۴.۴. جُلجَتَا

جُلجَتَا (به معنی جمجمه یا کاسه‌ی سر)، نام جایی است که عیسی مسیح در آن‌جا مصلوب گردید و در تعیین موضع آن اختلاف بسیار است. (هاکس، ۱۳۸۳: ۲۸۷) «وقتی به محلی به نام جلجتا رسیدند، سربازان به او شرابی مخلوط به مواد مخدر دادند تا درد را احساس نکند...» (متی، ۲۷: ۳۳-۳۴)

منزوی ضمن اشاره به ماجرای مسیح و بر دوش کشیدن صلیب تا تپه‌ی جلجتا، با اطمینان می‌گوید که همچون عاشقی راستین صلیب عشق را به دوش خواهد کشید؛ حتی اگر همانند مسیح، سرانجام مصلوب شدن بر تپه‌ی جلجتا باشد:

می‌توانم بود حتی «جلجتا» گر مقصد است آن مسیحایی که بر دوشش چلیپا می‌برد

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)

۴.۵. مصلوب شدن عیسی

مسلمانان بنا بر آیه‌ی «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شُبَّهَ لَهُمْ» (نساء / ۱۵۷)،^۴ منکر مصلوب شدن عیسی هستند. بنابر روایات

^۱ Hastings, James

اسلامی، شخصی به نام شمعون به شکل عیسی درآمد و او را به جای عیسی به دار آویختند و عیسی به آسمان عروج کرد؛ ولی بر طبق اناجیل چهارگانه، یهودیان مسیح را به صلیب آویختند، عیسی پس از سه روز زنده شد و سپس به آسمان صعود کرد. مضمون به دار آویخته شدن عیسی یک تفکر مسیحی است که با ارزش‌های اسلامی همخوانی ندارد و به تاسی از اناجیل در شعر معاصر بازتاب فراوانی یافته است. منزوی خود را عیسایی دیگر خوانده که با صلیبی ساخته شده از عشق و شعر مصلوب گشته است:

پس از فرزند مریم اینک این من: عیسی دیگر!
که شد بالای عشق و بازوی شعرم چلیپایم

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۸۲)

منزوی در غزلی دیگر از مضمون مصلوب شدن عیسی، برای تبیین مفهوم «اهلیت» و قابلیت و تفاوت انسان‌ها در این مسئله استفاده کرده است:

با هر تو و من، مایه‌های ما شدن نیست هر رود را اهلیت دریا شدن نیست
در هر درخت این جا صلیبی خفته، اما با هر جنین، جان‌مایه‌ی عیسا شدن نیست
(همان: ۴۰۶)

«منزوی معشوق را واسطه‌ای می‌داند برای رسیدن به مفهوم قدسی عشق و این معشوق باید اهلیت داشته باشد. به عبارت دیگر، تنها خواست معشوق و عاشق مهم نیست؛ بلکه در کنار این‌ها باید توانایی نیز وجود داشته باشد؛ این توانایی هم در حیطه‌ی موهبت‌هاست و هم در گستره‌ی کسب‌کردنی‌ها» (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۱۷۸) و به قول ملاهادی سبزواری:

موسی‌ای نیست که دعوی انال‌الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
مسیحیان معتقدند عیسی سه روز پس از مصلوب شدن، زنده شد و به آسمان صعود کرد. مسلمانان نیز بر طبق آیه‌ی «بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَیْهِ» (نساء / ۱۵۸) به صعود و عروج عیسی (ع) به آسمان، البته قبل از مصلوب شدن، اعتقاد دارند. منزوی در بیت زیر با نگاهی ساختارشکنانه به مصلوب شدن مسیح و عروج او به آسمان نگریسته است و منکر صعود مسیح به آسمان شده است:

لاشه‌های خون‌آلود، روی دار می‌پوسند و عده‌ی صعودی نیست، با مسیح آونگی

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۶۱)

کاربرد تعبیر «مسیح آونگی» به جای «مسیح مصلوب» در راستای همین اسطوره‌زدایی به کار رفته است. این بیت از جمله ابیاتی است که منزوی شعر را در خدمت بیان مضامین سیاسی و اجتماعی به کار گرفته است.

۵. نتیجه‌گیری

حسین منزوی یکی از توانمندترین شاعران غزل‌سرای معاصر است که به سبب نوآوری‌هایی که در قالب غزل فارسی ایجاد کرد، او را احیاکننده‌ی این قالب شعری می‌نامند. یکی از ویژگی‌های عمده‌ی سبک شعر منزوی، بسامد بالا و تنوع تلمیحات است که سبب زیبایی و عمق بخشیدن به شعر او شده است. منزوی برای گریز از کاربرد تلمیحات تکراری، سعی می‌کند تلمیحات جدید و نادر به کار برد یا تلمیحات شعر کلاسیک را بازآفرینی نماید.

یکی از خاستگاه‌های مهم تلمیحات منزوی علاوه بر قرآن کریم و روایات اسلامی، کتب عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) است. بررسی این تلمیحات نشان‌دهنده‌ی آشنایی منزوی با این منابع و رجوع مستقیم و بی‌واسطه‌ی او به آنهاست. منزوی از این تلمیحات در راستای نوآوری در شعر و تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب استفاده کرده است. بیشترین اشاره داستانی متأثر از تورات در شعر منزوی، مربوط به ماجرای میوه‌ی ممنوعه است. منزوی به تاسی از تفاسیر تورات، میوه‌ی ممنوعه را سیب دانسته است و بیشترین تلمیح برگرفته از انجیل، ماجرای شام آخر است.

فضای حاکم بر اکثر اشعار منزوی توصیف عشق زمینی و جسمانی است و منزوی غالباً داستان پیامبران را با احساسات شخصی و عشق زمینی خود پیوند زده است؛ به عبارت دیگر، هدف او از این تلمیحات بیشتر برقراری تشابه میان زندگی شخصی خود و پیامبران است تا بیان حوادث زندگی پیامبران؛ برای مثال برای او میوه‌ی ممنوعه، سیب زرخدان معشوق و شام آخر، شام وصال اوست.

یادداشت‌ها

۱. ارجاعات این مقاله به مجموعه اشعار منزوی است.
۲. احمد شاملو ترجمه‌ای از «غزل غزل‌های سلیمان» منتشر کرد و برخی منتقدان معتقدند تأثیر مضمون و آهنگ این قسمت از تورات در اشعار شاملو به‌ویژه عاشقانه‌های او دیده می‌شود.

داستان انبیاء در کتاب مقدس و بازتاب آن در اشعار حسین منزوی ————— ۱۷۹

منوچهر آتشی نیز نام یکی از مجموعه اشعار خود را *غزل‌های سوزنا* نهاده است. سوزنا تخلصی است که آتشی برای خویش برگزیده بود.

۳. منوچهر آتشی در ۱۳۵۱ در مجله *تماشا*، منزوی را شاعر همیشه عاشق معرفی کرد. (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۲۳۵)

۴. و هم از این رو که (به دروغ) گفتند ما مسیح عیسی ابن مریم رسول خدا را کشتیم در صورتی که او را نکشتند و نه به دار کشیدند بلکه بر آن‌ها امر مشتبه شد.

فهرست منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۵). ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، قم: دانش.
- کتاب مقدس. (۲۰۰۲). (شامل کتب عهد عتیق و عهد جدید)، انتشارات ایلام.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان*. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- زرقانی، مهدی. (۱۳۸۳). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه‌ی شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: میترا.
- _____ (۱۳۸۹). *فرهنگ تلمیحات*. تهران: میترا.
- شوالیه، ژان، گربران، آلن. (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. ج ۱، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- عبدی، سالار. (۱۳۸۹). *نام او عشق است، آیا می‌شناسیدش؟* (نقد و تأملی بر شاعرانگی حسین منزوی). قم: ابتکار دانش.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۳). *دیوان اشعار*. تهران: مروارید.
- فیروزیان، مهدی. (۱۳۹۰). *از ترانه و تندر (زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی)*. تهران: سخن.

۱۸. ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۷، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۴ (پیاپی ۲۴)

کاظمی، روح‌الله. (۱۳۸۸). سیب نقره‌ای ماه (نقد غزل‌های حسین منزوی). تهران: مروارید.

محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۵). فرهنگ تلمیحات شعر معاصر. تهران: میترا.
مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۸۵). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
منزوی، حسین. (۱۳۸۸). مجموعه اشعار. به کوشش محمد فتحی، تهران: آفرینش و نگاه.

وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳). بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی. تهران: سمت.
هاکس، جیمز. (۱۳۷۷). قاموس کتاب مقدس. تهران: اساطیر.
یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی